

بازیگر فضای دوقطبی

پوری دیدار

حوادث انتخابات و پس از آن نشان داد که فضای سیاسی ایران و قطب بندی نیروها و بازیگران در آن دستخوش تغییرات اساسی شده است. تا قبل از انتخابات به نظر می رسید فضای سیاسی ایران متشکل از دو قطب با چندین بازیگر باشد. در این نظم یک بازیگر نقش بالانسر یا متعادل کننده را بازی می کرد که طی آن تلاش داشت از برخورد میان بازیگران جلوگیری کند و بازیگران دیگر هم نقش متوازن کنندگی آن را به رسمیت می شناختند و کنش سیاسی خود را نوعی طراحی می کردند که از این منطق خارج نشود. هنگامی که این بازیگر متعادل کننده ضعیف می شود فضای چند بازیگری از حالت ثبات خارج و به سوی عدم تعادل میل می کند. در این حالت یا بازیگر جدیدی که از قدرت متعادل کننده برخوردار است جایگزین

بازیگر تضعیف شده می شود و موفق به جلوگیری از بهم خوردن این نظم می شود و یا این نظم جای خود را به نظم جدیدی می دهد که معمولاً نظم جدید نظمی دو قطبی با دو بازیگر خواهد بود. یعنی چند بازیگر دو سوی بالانسر در هم حل می شوند و به دو بازیگر مشخص تبدیل می شوند. در شرایط جدید بازیگر متعادل کننده دو گزینه را در پیش رو دارد. یا باید پیوستن به یک قطب را انتخاب کند و بدیهی است که در این حالت دارای قدرت سابق نخواهد بود و یا باید کنار گذاشته شدن از نظم جدید و بالطبع ناپدید شدن از ساختار قدرت را به جان بخرد. نمونه تاریخی این وضعیت انگلستان قبل از جنگ دوم جهانی است که توانست در سیستم چند قطبی موازنه قوا نقش بالانسر را ایفا نماید اما پس از جنگ و با تغییراتی که در سیستم قبلی ایجاد شده بود و بر اساس نظم جدید که مبتنی بر سیستم دو قطبی میان دو بلوک شرق و غرب بنا شده بود نه تنها از قدرتش در نظم جدید کاسته شد بلکه به ناچار پیوستن به بلوک غرب را برگزید و به عنوان بازیگر درجه دوم در بلوک غرب پس از آمریکا به ایفای نقش پرداخت.

تا قبل از انتخابات فضای سیاسی ایران متشکل از چندین بازیگر با منافع متعدد بود که به طور عمده به دو قطب اصلاح طلب و اصولگرا تقسیم می شدند و هاشمی رفسنجانی نقش متعادل کننده را در میان آنها بازی می کرد و ضمن استفاده از هر دو طیف و دادن فضای فعالیت به هر دو جریان از برخورد آنها با هم نیز جلوگیری می کرد به همین خاطر در دوران ریاست جمهوری خویش تلاش داشت تا هر دو جریان را راضی نگه دارد چرا که هاشمی از ابتدای انقلاب از موقعیت و منزلتی برخوردار بود که بر اساس این موقعیت نمی توانست به جریان یا قطبی متصل باشد و اساساً نظام با هاشمی تعریف می شد که طبق همین منطق به وی صفت پدر خوانده اطلاق کرده بودند. و بر همین مبنا برای خود موقعیتی والا قایل بود که می بایست در حالتی کلی از نظام پاسداری می کرد. اما با گذشت زمان و با پایان یافتن دوران ریاستش در قوه مقننه اتفاقات و حوادثی رخ داد که به تدریج جایگاه وی را متزلزل و شکننده کرد.

اول بار این بازیگران اصلاح طلب بودند که پس از دوم خرداد ۷۶ به قوه مجریه راه یافتند و برای راه یافتن به قوه مقننه چاره را در آن یافتند که هاشمی را نادیده بگیرند دگر بار این اصول گرایان بودند که برای رسیدن به قوه مجریه می بایست نیروهای خود را در مقابل هاشمی صف بندی می کردند و به این ترتیب و برای بار دیگر هاشمی شکستی دیگر خورد تا برای همگان مشخص شود که جایگاه هاشمی به عنوان متعادل کننده تضعیف شده است.

به این ترتیب و با تغییر فضای سیاسی پس از انتخابات اخیر که به سوی دو بازیگر شدن میل می کند موقعیت هاشمی نیز به عنوان بالانسر در حال از بین رفتن است زیرا نظم دو قطبی مبتنی بر دو بازیگر نمی تواند احتیاجی به بالانسر داشته باشد. در این شرایط هاشمی در موقعیت حساس زندگی سیاسی خویش قرار گرفته است که تنها راه در پیش روی خود می بیند یا می بایست به یکی از دو بازیگر بپیوندد که در این صورت و برای کسی که همواره به پدر خوانده شهرت داشته است و نقش فرا جناحی خود را لازمه حفظ نظام می داند پیوستن به یک طرف یعنی نادیده گرفتن این امر و به خطر افتادن نظام. تحت این شرایط به یک بازیگر پیوستن معادل تنزل دادن شرایط وی خواهد بود. در حالت دوم باید در پی احیا و موقعیت سابق خود باشد تا طی آن از تغییر نظم گذشته جلوگیری کند و همچنان پدرخوانده باقی بماند که با توجه به حجم وسیع اتهامات نسبت به عملکرد گذشته و حال وی تحقق یافتن این مورد با توجه به صعب العبور بودن این راه بعید و دور از تصور به نظر می رسد. در حالت سوم می تواند تاکتیک مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایش را برگزیند و در انتظار تغییر احتمالی فضای سیاسی بماند و با امید به بازگشت فضای پیشین صبر پیشه کند اما این تنها یک روی این تاکتیک خواهد بود روی دیگر آن می تواند به سکوت همیشگی و بازنشستگی سیاسی وی منجر شود.

به نظر می رسد هاشمی در قبال شرایط جدیدی که با آن مواجه شده است (حداقل تا زمان آخرین نماز جمعه ای که به امامت وی انجام شد) تلاشش بران بوده است تا طبق عملکرد گذشته به بازی ادامه دهد. شاهد این ادعا نماز جمعه ای بود که در هفته های گذشته برگزار کننده آن بود وی علی رغم شرایط ویژه ای که بر آن نماز جمعه حاکم بود تلاش کرد به گونه ای سخن بگوید که هم بحران را کنترل کند و هم وحدت ملی که مهمترین دغدغه وی از گذشته تا به امروز بوده است حفظ شود. اگر توصیه هایی هم در این نماز جمعه به مسولان داشت در راستای همین دغدغه بود. اما بازتاب این نماز جمعه در محافل عمومی و سیاسی ثابت کرد که برگزیدن این روش از سوی هاشمی نمی تواند راه حل مطمئنی برای وی در چنین شرایطی محسوب شود به نظر می رسد شرکت نکردن در نوبت بعد نماز جمعه برگزیدن راه حل مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایش از سوی وی می باشد. ▲

نیروهای سیاسی خطرناک و غیر اصیل نظام می داند، ترک نخواهد کرد. علاوه بر این، "نخواه های سیاسی" غیر قابل انتشار پاره ای از رجل سیاسی دال بر این است که هاشمی انگیزه بسیار زیادی برای باقی ماندن در مجلس خبرگان و ممانعت از تسخیر فضای این مجلس از سوی جریان راست رادیکال دارد. کناره گیری هاشمی از ریاست مجلس خبرگان، به احتمال بسیار زیاد، احمد جنتی یا شیخ محمد یزدی را بر کرسی ریاست این مجلس خواهد نشاناند و [این امر از نظر هاشمی سرآغاز شکل گیری انحرافی عظیم در تاریخ جمهوری اسلامی است] گمانه چهارم در باب آینده سیاسی هاشمی، عزل وی از سمتهای انتصابی اش است. در این صورت هاشمی ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام و امامت نماز جمعه تهران را از دست می دهد و تنها ریاست مجلس خبرگان برایش باقی می ماند. اگر این وضعیت محقق شود، مجلس خبرگان به آخرین نهاد انتصابی نظام بدل خواهد شد که می بایست به چالش آشکار و پنهان با نهادهای انتصابی برخیزد. در این صورت ماهیت و کیفیت کنش سیاسی هاشمی و توانایی وی در هدایت فضای مجلس خبرگان و همراه ساختن روحانیون بلند پایه قم با خبرگان حامی و همراه خویش، نقش مهمی در تعیین معادلات سیاسی کشور ایفا خواهد نمود. باید دید که تقابل هاشمی با مربع یزدی- جنتی- مصباح- خاتمی در مجلس خبرگان، سرانجام چه نتایجی به بار خواهد آورد و به کجا می انجامد. اینکه در میان چهار گمانه فوق کدامیک آینده سیاسی هاشمی خواهد شد، سؤالی است که پاسخ دادن بیه آن آسان نیست؛ زیرا هنگام شکل گیری جنبشهای اعتراض آمیز و نیز در بحران های سیاسی، لحظه های سرنوشت سازی پدید می آید که استفاده یا عدم استفاده از آنها، می تواند تاریخ سیاسی یک ملت را به مسیر تازه ای در اندازد. چنانکه برخی از نظریه پردازان سیاسی می گویند، "لحظه های گذار"، لحظه هایی است که استفاده صحیح کنشگران سیاسی از آنها می تواند گذار به دموکراسی را رقم بزند. هاشمی و حامیان کنونی اش در نظام جمهوری اسلامی، یعنی موسوی، خاتمی، کروبی، سید حسن خمینی، محسن رضایی، حسن روحانی، آیت الله طاهری، جمع قابل توجهی از نمایندگان مجلس خبرگان، پاره های از افراد برجسته مجمع تشخیص مصلحت نظام، برخی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، جبهه مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، مجمع روحانیون مبارز و در نهایت طبقه متوسط جدید و برخی از طبقات بالای مدرن، عمیقاً از شرایط پدید آمده در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد و نیز از تائیدات عالی های که شامل حال وی می شود، ناراضی اند. حال باید دید آیا "لحظه های گذار" در مسیر پیشروی جنبش سبز جامعه ایران پیش خواهد آمد و در صورت وقوع چنین پیشامدی، آیا هاشمی فراست و جسارت و مهارت استفاده از چنین لحظه های سرنوشت سازی را، پس از یک عمر فعالیت و تجربه اندوزی سیاسی، را از خود بروز خواهد داد؟ ▲